

## نقش فراگیران در ارتقای حرفه‌ای معلمان با تکیه بر آثار سعدی، شمس تبریزی و مولانا

آسیه فقیه پرشکوهی<sup>۱</sup>

### چکیده

بسیاری از مربیان، تجربیات ناب آموزشی خود را در کلاس‌های درس، مرهون حضورفعال و مؤثرمخاطب یا مخاطبینی خاص هستند؛ فراگیرانی که آتش اشتیاقشان، موجب فریبهی روح و بسط اندیشه است و از برکت حضور همین طالبان مشتاق است که به قول مولانا، شیر معرفت از پستان جان مربی، جاری می‌شود. حضور این مخاطبان خاص و اشتیاق آن‌ها گاهی استاد را به ثبت و ضبط آموزه‌ها و خلق آثار علمی و ادبی ترغیب می‌نماید؛ مثلاً تأثیر حسام‌الدین چلبی در خلق مثنوی به‌حدی است که مولانا، کتاب خویش را «حسامی‌نامه»، نامیده‌است. این مقاله به روش این تحقیق توصیفی- تحلیلی نگاشته شده و اطلاعات آن از راه مطالعات کتاب‌خانه‌ای فراهم آمده‌است و به استناد آثار و اقوال سه تن از بزرگ‌ترین مربیان و مروجان تعلیم و تربیت، سعدی، شمس تبریزی و مولانا، به بررسی نقش فراگیران در تقویت مهارت حرفه‌ای معلمان و شکوفاسازی ظرفیت‌های هنری‌شان پرداخته شده‌است. بررسی‌ها نشان می‌دهد هم‌دلی معلم و شاگرد و حضور پر برکت مستمعین مشتاق، از مهم‌ترین عواملی است که موجب گرمی مجالس درس و زمینه‌های گشایش معنوی برای استاد و دیگر حاضران است.

**کلیدواژه‌ها:** فراگیران، ارتقای حرفه‌ای معلمان، تعلیم و تربیت، سعدی، شمس تبریزی، مولانا

دکترای زبان و ادبیات فارسی، استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه فرهنگیان، تهران ایران<sup>۱</sup>

a\_faghih\_p@yahoo.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۴/۱۰ تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۹/۱۱/۱۰

معلمان، بخش عمده‌ای از تجارب علمی و مهارت‌های ادراکی خود را در کلاس درس و دقیقاً در حین تدریس تقویت می‌کنند؛ شنونده فعال و علاقه‌مند، زمینه گشایش ذهن و پویایی اندیشه را برای مربی فراهم می‌نماید. عکس مطلب نیز صادق است؛ ملالت و کسلی و رخوت مخاطبین، گرمی و حرارت کلام را زایل می‌کند و عشق و هیجان و انگیزه مربی را به خستگی و یأس بدل می‌سازد.

از بین سخنوران هنرمند، آن دسته که در کسوت آموزگاری ظاهر شده و به تربیت مریدان اشتغال داشته‌اند، گاه در آثار و اقوال خود به حضور پربرکت مخاطب یا مخاطبانی اشاره می‌کنند که با همدلی و مشارکت مشتاقانه و طرح پرسش‌های برانگیزاننده، فضای کلاس را تلطیف نموده و نقش قابل توجهی در تقویت مهارت حرفه‌ای و شکوفاسازی ظرفیت‌های هنری مریدان خود داشته‌اند. این مخاطبان خاص، که مبلغان بی‌تکلفی نیز برای مدرسان خویش بوده‌اند، با حضور پرشور و نشاط، نه تنها بر رونق مجالس درس می‌افزودند، بلکه گاه آن چنان در ارادت خود صادق بودند که مشایخ را به جانب خود جذب می‌کردند. و چنان‌که در تذکرها و مستندات تاریخی آمده، در بسیاری از موارد، تألیف آثار و ثبت و ضبط آموزه‌ها، به ترغیب این طالبان مشتاق، صورت می‌گرفته و آتش اشتیاق ایشان، علاوه بر آموزه‌های استادان، نام آن‌ها را نیز در لابه‌لای آن آثار و تذکرها جاودانه ساخته‌است.

در مقدمه پاره‌ای از آثار عرفانی و تعلیمی به نقش شاگردان و مریدان در تألیف کتاب اشاره شده و این نقش، چنان برجسته است که گویی تألیف، حاصل همکاری و مشارکت طرفین بوده؛ چنان‌که مولانا، مثنوی را که به درخواست و اصرار حسام‌الدین چلبی سروده بود، «حسامی‌نامه» خوانده‌است و او را آغازکننده و مبدأ مثنوی می‌داند:

مثنوی را چون تو مبدأ بوده‌ای / گر فزون گردد تو اش افزوده‌ای

(مولانا، ۱۳۷۵، دفتر ۴: بیت ۵)

شیخ محمود شبستری، مثنوی «گلشن راز» را در ۹۹۳ بیت و در پاسخ به ۱۷ سؤال امیر سیدحسین حسینی هروی، از صوفیان معروف، در باب حکمت صوفیانه سروده‌است. سؤالات منظوم هروی به مجلس درس شیخ یعقوب تبریزی می‌رسید، شاگرد نیز به امر استاد، جواب پرسش‌ها را در همان مجلس می‌داد و برای هروی (یکی از بزرگان اهل خراسان) می‌فرستاد (رک لاهیجی، ۱۳۷۱) شرح گلشن راز، یعنی کتاب «مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز» را نیز شمس‌الدین محمد بن یحیی لاهیجی بنا به درخواست مریدان خود نگاشته‌است. کتاب «کشف‌المحجوب» هجویری در پاسخ به سؤالات فردی به نام ابوسعید هجویری تألیف شده‌است. ابو سعید برای هجویری نوشت: «بیان کن مرا اندر تحقیق طریقت تصوف و کیفیت مقامات ایشان و اظهار کن

نقش فراگیران در ارتقای حرفه‌ای معلمان با تکیه بر...

مرا رموز و اشارات ایشان و چگونگی محبت خداوند - عزّ و جل - و کیفیت اظهار آن بر دل‌ها و سبب حجاب عقول از گُنه و ماهیت آن و نفرت نفس از حقیقت آن و آرام روح با صفوت آن و آن‌چه بدین تعلق دارد از معاملات آن» (هجویری، ۱۳۷۳: ۷). قشیری نیز چنان‌که در مقدمه کتاب خود نوشته، «رساله قشیریه» را در پاسخ به سؤالات و شبهات مریدان مبتدی نوشته‌است (قشیری، ۱۳۸۵: ۱۲). اغلب در مباحث تربیتی به نقش معلم در پرورش استعداد فراگیران اشاره می‌شود؛ اما در این مقاله به استناد متون ادبی کهن و به نقل از سه تن از بزرگ‌ترین مربیان و مروجان تعلیم و تربیت، یعنی سعدی، شمس تبریزی و مولانا، به نقش فراگیران در ارتقای حرفه‌ای معلمان می‌پردازیم.

### پیشینه پژوهش

تأثیر متقابل شمس و مولانا و نقش حسام‌الدین چلبی در شکل‌گیری مکتب فکری و آثار هنری مولوی، همواره مورد توجه مولوی‌پژوهان نامی بوده‌است؛ در مقالات «حسام‌الدین چلبی، شاگردی معلم‌ساز» (لسان، ۱۳۵۴)، «حسام‌الدین چلبی، مرید پیرپرور» (محمودی، ۱۳۸۵)، «تأثیرپذیری مولانا از سنایی و حسام‌الدین» (شجاعی ادیب، ۱۳۸۷)، «حسام‌الدین چلبی و مثنوی معنوی» (حیدری، ۱۳۸۷) و «حسام‌الدین چلبی: مرید مرادپرور» (پورنامداریان و قیدی، ۱۳۹۵)، نقش حسام‌الدین چلبی، در خلق مثنوی، مورد بررسی قرار گرفته است.

### یافته‌های پژوهش

#### سعدی

سعدی، دانش‌آموخته نظامیه بغداد بود و به‌دلیل استعداد و قابلیت‌های علمی و هنریش، در حین تحصیل، به افتخار تدریس در بزرگ‌ترین مرکز علمی زمان خود نایل آمد. تدریس دانشجوی جوان در نظامیه و دریافت حقوق ماهیانه، موفقیتی بزرگ بود که حسادت اطرافیان را برانگیخت:

مرا در نظامیه ادرار بود	شستب و روز تستلقین و تکرار بود
مر استاد را گفتم ای پر خرد	فلان یار بر من حسد می‌برد
چو من داد معنی دهم در حدیث	بر آید به هم اندرون خبیث
شنید این سخن پیشوای ادب	به تندی برآشت و گفت ای عجب!
حسودی پسندت نیامد ز دوست	که معلوم کردت که غیبت نکوست؟
گر او راه دوزخ گرفت از خسی	از این راه دیگر تو در وی رسی

(سعدی، ۱۳۶۹: ۱۵۹)

دیدگاه سعدی درباره آموزش و راه‌های تأثیرگذاری بر مخاطب، از این جهت حائز اهمیت است که او علاوه بر این که از محضر استادان بنام نظامیه بهره برده، خود نیز رسماً حرفه معلمی را در جوانی تجربه کرده‌است. این تجربه، زمینه خلق بزرگ‌ترین آثار ادبی در نوع تعلیمی را فراهم آورد.

او تلخی و عذ و نصیحت را باشیرینی هنر می‌آمیزد و آموزه‌های جاودانه‌اش در «بوستان» و «گلستان»، حاوی مفاهیم عمیق اخلاقی و تربیتی است.

سعدی آموزش را فرایندی دوسویه می‌داند. در بعضی از حکایات، از بی‌رغبتی مستمعین بی‌بصر نسبت به خطابه‌های آتشین تعلیمی‌اش، شکوه سر می‌دهد؛ مخاطبینی که دم گرم سعدی در جان سردشان اثر نکرد: «درجامع بعلبک، وقتی کلمه‌ای همی‌گفتم به‌طریق و عذ با جماعتی افسرده، دل‌مرده، ره از عالم صورت به عالم معنی نبرده، دیدم که نفسم در نمی‌گیرد و آتشم در هیزم تر اثر نمی‌کند. دریغ آمدم تربیت ستوران و آینه‌داری در محلت کوران. ولیکن در معنی باز بود و سلسله سخن دراز. در معانی این آیت که «و نحن أقرب الیه من حبل الوریث» سخن به جایی رسانیده که گفتم:

دوست نزدیک‌تر از من به من است  
چو کنم با که توان گفت که او  
من از شراب این سخن مست و فضاله قدح در دست که رونده‌ای بر کنار مجلس گذر کرد و دور آخر در او اثر کرد و نعره‌ای زد که دیگران به موافقت او در خروش آمدند و خامان مجلس به جوش.

گفتم ای سبحان الله! دوران باخبر در حضور و نزدیکان بی‌بصر، دور.  
فهم سخن چون نکند مستمع  
قوت طبع از متکلم مجوی  
فسحت میدان ارادت بیار  
تا بزند مرد سخنگوی گوی  
(سعدی، ۱۳۸۶: ۳۱۹-۳۱۸)

او مخاطبان را با عبارات افسرده و دل‌مرده و ره از عالم صورت به عالم معنی نبرده، توصیف می‌کند؛ هریک از این ویژگی‌ها، موانعی جدی در فرایند آموزش و ایجاد ارتباط بین معلم و فراگیر است. چنین مخاطبانی علی‌رغم حضور فیزیکی، غایب‌اند. غیبت به هنگام حضور، از پارادوکس‌های زیبای عاشقانه‌های سعدی نیز هست:

هرگز وجود حاضر غایب شنیده‌ای  
من در میان جمع و دلم جای دیگر است  
(سعدی، ۱۳۶۲: ۴۳۵)

بنابراین، اگر در فصاحت و بلاغت به درجه افضح المتکلمین هم برسید، آموزگار موفق‌ی نخواهید بود؛ چنانچه مخاطب شما حائز شرایط نباشد. حال اگر یک نفر در جمعی قلباً و روحاً به مربی متصل شود و دم گرم معلم در جان مستعد او اثر کند، آتش این اشتیاق، مخاطبان ملول را نیز به وجد می‌آورد و در آن‌ها ایجاد شور می‌کند؛ آن‌چنان که در این داستان، رونده‌ای که از کنار مجلس و عذ عبور می‌کرد و تنها قسمت پایانی و عذ سعدی را درک و دریافت نمود، به‌گونه‌ای از

نقش فراگیران در ارتقای حرفه‌ای معلمان با تکیه بر...

خود بی‌خود و منقلب شد که شور او دیگر مستمعین به‌ظاهر نزدیک و درباطن دور را نیز به جوش و خروش افکند.

پاره‌ای از مهم‌ترین پیام‌های این حکایت:

۱- قدرت کلامی و نفوذ معنوی مربی، زمانی میسر است که مخاطب از شور و نشاط و انگیزه لازم برای آموزش برخوردار باشد. اگر مدرس، سعدی افصح امتکلمین و سوار بر توسن سخن باشد، باز میزان توفیق او به احوال روحی و قابلیت‌های مخاطبین بستگی دارد.

۲- نکته دوم این که حضور فیزیکی، الزاماً به حضور قلبی و معنوی نمی‌انجامد؛ چه بسیارند نزدیکان دور و دوران نزدیک. به قول حافظ:

گر چه دوریم به یاد تو قدح می‌گیریم      بعد منزل نبود در سفر روحانی  
(حافظ، ۱۳۷۲: ۶۴۳)

۳- در تدریسی که برای گروه ارائه می‌شود، احوال درونی و انگیزه یک مخاطب پرشور می‌تواند بر دیگر مستمعین تأثیر بگذارد و جو کلاس و احوال دیگر متعلمان را تحت‌الشعاع احوال روحی خود درآورد. و این شور و انجذاب، چون آتشی گرمابخش و روشنایی‌ده است. احوال روحی اگر عمیق و اصیل باشد و از هر تصنع و تقلیدی به‌دور بماند، چون بوی خوش مشک می‌پراکند و فضا را عطرآگین می‌سازد و آثار این احوال خوش در اطرافیان نیز بروز و ظهور می‌یابد.

۴- صائب تبریزی گفته‌است:

مستمع صاحب سخن را بر سر کار      غنچه خاموش بلبل را به گفتار آورد  
(صائب تبریزی، بی تا: ۸۴۹)

سعدی نیز در این حکایت، از دست مستمعین ملول که دم گرمش در جان سرد آن‌ها اثر نمی‌کند، شاکی است و از دوری این به‌ظاهر نزدیکان، در شگفت است و شور و حال خود را که از شراب کلام، سرمست شده، با کسالت و ملالت این مخاطبان قیاس می‌کند. در پاره‌ای از موارد که مخاطب از قابلیت‌های لازم برخوردار نیست، او از وعظ و مصاحبت پرهیز می‌کند: «... دیدم که نصیحت نمی‌پذیرد و دم گرم من در آهن سرد او اثر نمی‌کند، ترک مناصحت گرفتم و روی از مصاحبت بگردانیدم و قول حکما کار بستم که گفته‌اند: «بَلِّغْ مَا عَلَيْكَ فَإِنَّ لِمَ يَقْبَلُوا مَا عَلَيْكَ»<sup>۲</sup>

گرچه دانی که نشنوند، بگوی      هرچه دانی ز نیک‌خواهی و پند  
زود باشد که خیره‌سر بینی      به دو پای اوفتاده اندر بند  
دست بر دست می‌زند که دریغ      نشنیدم حدیث دانشمند  
(سعدی، ۱۳۸۶: ۵۸۷)

۴- به مردم برسان. آن‌گاه اگر نپذیرفتند، گناهی بر تو نیست. آن‌چه بر عهده تو است، تبلیغ کن.

تفاوت‌های فردی فراگیران و آثار متفاوت آموزش‌های یکسان در افراد مختلف، از مهم‌ترین چالش‌های سعدی در مجالس درس و وعظ است:

دو کس بر حدیثی گمارند گوش  
از این تا بدان، ز اهرمن تا سروش  
یکی پند گیرد دگر ناپسند  
نپردازد از حرف‌گیری به پند  
(سعدی، ۱۳۶۹: ۱۶۸)

از جمله اصول تربیتی که سعدی به‌عنوان متخصص تعلیم و تربیت، بر آن تأکید می‌ورزد، توجه به این نکته است که کلام واحد در مخاطبین مختلف، آثار متفاوتی بر جای می‌گذارد:

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست  
در باغ لاله روید و در شوره بوم، خس  
(سعدی، ۱۳۸۶: ۱۸۴)

از این‌رو، وقتی درباره سماع سخن می‌گوید، توضیح می‌دهد که فتوا به جواز یا عدم جواز سماع، متناسب با ظرفیت مستمع، برای افراد مختلف، متفاوت است:

نگویم سماع ای برادر که چیست  
مگر مستمع را بدانم که کیست  
گر از برج معنی پرد طیر او  
فرشته فروماند از سیر او  
وگر مرد لَهو است و بازی و لاغ  
قوی‌تر شود دیوش اندر دماغ  
چو مرد سماع است شهوت پرست  
به آواز خوش خفته خیزد، نه مست  
پریشان شود گل به باد سحر  
نه هیزم که نشکافدش جز تبر  
جهان پر سماع است و مستی و شور  
ولیکن چه بیند در آینه کور؟  
نبینی شتر بر نوای عرب  
که چوئش به رقص اندر آرد طرب؟  
شتر را چو شور طرب در سر است  
اگر آدمی را نباشد خر است  
(سعدی، ۱۳۸۶: ۱۱۲)

نتیجه این‌که فرایند آموزش، غالباً تحت‌الشعاع احوال و ادراک مخاطبین است. بعضی از مخاطبین به‌دلیل جمود فکری و قشریگری و ناتوانی در درک معارف، عرصه را بر متکلم تنگ می‌کنند و مانع از پرواز اندیشه و حظ و انبساط روحی خود و دیگر حاضران می‌شوند؛ از این‌رو، برخورداری از حضور فراگیران مشتاق و مستعد، یکی از مهم‌ترین رموز بختیاری و توفیق در حرفه معلمی است.

### شمس تبریزی

شمس‌الدین تبریزی، از جمله سخنورانی است که تحلیل‌های روان‌شناسانه بسیار دقیقی از فرایند آموزش ارائه می‌دهد. اشارات و نکته‌سنجی‌هایش در این باره، حاصل تجربیات زیسته او در مراحل مختلف زندگی است. تندخویی، صراحت لهجه و جسارتش سبب شده بی‌پروا از روش‌های متداول شاگردپروری و فرایند آموزش زمان خود، انتقاد کند.

شمس، نخستین بار در تبریز از محضر عارف بزرگ قرن هفتم، شیخ ابوبکر سله‌باف تبریزی، برخوردار شد: «روزی شمس‌الدین تبریزی به مولانا می‌گفت که مرا شیخی بود ابوبکر نام در شهر تبریز و او سله‌بافی می‌کرد و من بسی ولایت‌ها از او یافتم» (افلاکی، ۱۳۸۵: ج ۳۰۹/۱). افلاکی درباره شیخ ابوبکر نوشته‌است: «در ولایت و کشف‌القلوب، یگانه زمان خود بود.» (همان: ج ۱/ ۸۵) شیخ از طریق زنبیل‌بافی، امرار معاش می‌کرد و بنا به اظهار شمس، او را «رسم خرجه‌دادن» نبود (شمس، ۱۳۸۳: ۲۱۵) و شاید به همین دلیل، «از روی انصاف، وی را رخصت سفر داده و رجوع مریدی او به مراد دیگری نموده‌است» (حافظ تبریزی، ۱۳۴۴: ج ۱/ ۲۹۱).

یکی از مهم‌ترین نقدهای شمس نسبت به شیخ تبریز، نادیده‌گرفتن توانمندی‌ها و استعدادهایش بود: «مرا شیخی بود ابوبکر نام در شهر تبریز. جمله ولایت‌ها را از او یافتم؛ اما در من چیزی بود که شیخ نمی‌دید و هیچ کسی ندیده‌بود. آن چیز را در این حال، مولانا دید» (افلاکی، ۱۳۸۵: ۳۰۹). به همین دلیل او را ترک کرد: «آنچه با تو کردم، با شیخ خود نکردم؛ او را رها کردم و به‌قهر رفتم. اما او می‌گفت: من شیخم؛ مولانا چیز دیگری می‌گوید...» (شمس، ۱۳۸۳: ۱۶۷).

برخی از مهم‌ترین شاخصه‌های روابط آموزشی مطلوب از نظر شمس عبارت‌اند از:

#### ۱- درک متقابل و ارتباط علمی دو سویه

از نظر شمس، مقبولیت و درک متقابل، از مهم‌ترین شاخصه‌های روابط آموزشی مطلوب بین شاگرد و استاد است. روابط عاطفی و همدلی و گزینش مخاطبان در آموزش، بسیار مهم است؛ اگر چه تعداد فراگیران بی‌شمار باشد، فرق است بین خدمت در شناخت و خدمت در ناشناخت: «مولانا رها نمی‌کند که من کار کنم. مراد در همه عالم یک دوست باشد؛ او را بی‌مُراد کنم؟ بشنوم مُراد او، نکنم؟ شما دوست من نیستید؛ که شما از کجا و دوستی من از کجا؟ الا از برکات مولانا است هر که از من کلمه‌ای می‌شنود. هرگز یا چندین‌گاه از من کسی چیزی می‌شنود؟ با کسی چیزی می‌گفتم؟ تو ابراهیمی که می‌آمدی به کُتاب، مرا معلمی می‌دید. الا بسیار است که کسی در ناشناخت خدمتی کند. خدمت در ناشناخت کو و خدمت در شناخت کو؟» (همان: ۱۴۰). شمس دقیقاً به‌دنبال مخاطبین خاص می‌گشت: «گفتم که مرا در عالم به این عوام هیچ کار نیست؛ برای ایشان نیامدم. این کسانی که رهنمای عالمیان‌اند، به حق، انگشت بر رگ ایشان می‌نهم» (همان: ۱۴۷).

در خصوص این موضوع برقراری ارتباط علمی و عاطفی دوسویه با مخاطب، و تأثیرگذاری و تأثیرپذیری متقابل، گاه تفکیک معلم از شاگرد و مربی از متربی، بسیار دشوار می‌نماید. خود اظهاری و شکوفایی شمس در محضر مولانا و انقلاب روحی و معنوی مولانا در مصاحبت با شمس، از مصادیق بارز این نوع روابط است: «مقصود از وجود عالم، ملاقات دو دوست بود که روی در هم

نهند جهت خدا؛ دور از هوا. مقصود نان نی، نانبا نی، قصابی و قصاب نی؛ چنان که این ساعت، به خدمت مولانا آسوده‌ایم» (همان: ۱۹۶).

شمس، رمز توفیق خود را مرهون جاذبه و آرامشی می‌داند که در سایه همجواری و مصاحبت با مولانا ایجاد شده‌است. سال‌ها در جستجوی مخاطبی همدل و همراز بود که او را به اظهار عقاید و طرح معارف عمیق معنوی ترغیب کند. قبل از مصاحبت با مولانا، وقتی از اندیشه‌های ناب معرفتی لبریز می‌شده، مکاشفات قلبی خود را تنها در خلوت با خود درمیان می‌نهاد: «کسی می‌خواستم از جنس خود که او را قبله سازم، روی بدو آرم که از خود ملول شده بودم. اکنون چون قبله ساختم، آن چه من می‌گویم، فهم کند، دریابد» (همان: ۱۱۱). «سخن با خود توانم گفتن. با هر که خود را دیدم در او، با او سخن توانم گفتن» (همان: ۲۳۴). «پُرسری آمد که با من سِری بگو. گفتم: من با تو سیر نتوانم گفتن. من سیر با آن کس توانم گفتن که او را در او نبینم؛ خود را در او بینم. سِرّ خود را با خود گویم» (همان: ۹۷).

وقتی مولانا او را کشف کرد، این محرمیت و همدلی مولوی بود که درهای بسته را به روی او گشود و حقایق و معارف را بر کلام او جاری ساخت: «یک قول مولانا -اعظم الله ذکره- پیش من هزاردینار صرّه باشد؛ زیرا دری که بسته‌بود، باز از او شد. والله که من در شناخت مولانا، قاصرم! در این سخن هیچ نفاق نیست و تکلف نیست... مولانا را بهترک دریابید» (سپسالار، ۱۳۲۵: ۱۸۵). شمس از برکت حضور مولانا است که زبان به گفتن حقایق می‌گشاید: «از برکت مولانا ست هر که از من کلمه‌ای می‌شنود» (صاحب‌الزمانی، ۱۳۵۱: ۵۲). و یا این تمثیل که «خوب گویم از اندرون روشن و منورم. آبی بودم، بر خود می‌جوشیدم و می‌پچیدم و بوی می‌گرفتم؛ تا وجود مولانا بر من زد، روان شد، اکنون می‌رود، خوش و خرم و تازه ...» (شمس، ۱۳۸۳: ۲۸۲). در مناقب‌العارفین آمده‌است که شمس می‌گفت: «آنچه مراست از حضرت مولانا، مرا و سه کس دیگر را بس است! همانا که مقربان حضرت از سر نیاز از سر آن سه کس باز پرسیدند. فرمود که شیخ صلاح‌الدین و شیخ حسام‌الدین و مولانا بهاء‌الدین و من» (افلاکی، ۱۳۶۲: ۳۱۷). نیز در موارد متعددی فروتنانه در قالب تمثیل و با زبان هنری از تأثیر و نقش مولانا در ارتقای معنوی و چالاک‌ی روحی خویش سخن می‌گوید؛ آن جا که خود را به خمره‌ای مالمال از شراب تشبیه کرده که قبل از دیدار مولوی، سر این خمره، گل اندود بوده و هیچ کس از وجود این شراب معنوی آگاه نبوده‌است. می‌گوید اگر سر این خمره شراب باز شده و موجبات مستی و از خود بی‌خودی خلیق را فراهم آورده، این‌ها همه از برکت حضور مولانا است: «این خمی بود از شراب ربانی سر به گل گرفته؛ هیچ کس را بر این وقوفی نه. در عالم گوش نهاده بودم، می‌شنیدم؛ این خنب به سبب مولانا سرباز شد. هر که را از این فایده رسد، به سبب مولانا بوده باشد» (شمس، ۱۳۸۳: ۲۸۵).



مولوی نیز مصاحبت با شمس را یکی از مهم‌ترین عامل تحول معنوی خود می‌داند: «چون خدمت مولانا شمس‌الدین به من رسید و مصاحبت نمود، همانا که آتش عشق در درونم شعله عظیم می‌زد» (افلاکی، ۱۳۶۲: ۶۲۳). و این، دقیقاً همان تأثیر دو سویه و متقابل است که آموزش را به تجربه‌ای لذت‌بخش و تأثیرگذار تبدیل می‌کند.

## ۲- پالایش ذهن و فراغت از دل‌مشغولی‌ها

شمس مهم‌ترین رمز توفیق در کسب معرفت را خالی‌شدن از معارف ناقص و پراکنده می‌داند؛ برای پرشدن، ابتدا باید خالی شد. مولانا این توصیه شمس را در ابیات ذیل به تصویر کشیده‌است:

گفت که سرمست نه‌ای رو که از این دست نه‌ای  
گفت که تو کشته نه‌ای در طرب آغشته نه‌ای  
گفت که تو زیرکی مست خیالی و شکی  
گفت که تو شمع شدی قبله این جمع شدی  
گفت که شیخی و سری پیش رو و راهبری  
گفت که با بال و پری من پر و بالت ندهم  
(کلیات دیوان شمس، ۱۳۷۹: ۴۹۱)

توهم دانش و انباشت ذهن از معارف سطحی و پراکنده، عمده‌ترین مانع در مسیر معرفت‌آموزی است. احساس نیاز و درد آموختن زمانی ایجاد می‌شود که فرد آمادگی لازم برای تکانش ذهنی و ویرایش و نوسازی اندیشه داشته‌باشد؛ به همین دلیل شمس قبل از هر اقدامی، فراگیران را به پالایش ذهن فرا می‌خواند: «آن اندیشه کجا گنجد در خانه دل؟ که خانه پر است؛ یک سوزن را راه نیست. تون انباری را آورده‌است که این جا بنه! کجا نهم؟ جا بنما!» وقتی ذهن از افکار پراکنده و کهنه پاک‌سازی شد، احساس نیاز به آموختن ایجاد می‌شود که خود بهترین عامل برای جستن و راه یافتن به سوی تجارب معرفتی نو است: «ما را هیچ طمعی جایی نبود؛ الا نیاز نیازمند. الا نیاز، صورت تنها نه آلا صورت و معنی» (شمس، ۱۳۸۳: ۲۳۵). «آخر در این یاران مرا هیچ طمعی نیست. اولاً علم نیاموزم از شما؛ بل که آن وقت سخن مرا دریابید که نیک نیک خود را حاضر کنید به نیاز و خود را از معرفت خود خالی کنید» (همان: ۲۰۹). «مانع آمدن به خدمت و به حضور بزرگان، قصور استعداد است؛ استعداد بیاید و قابلیت و فراغت از مشغولی‌ها، تا زیارت ثمره دهد. آن‌ها که زیارت کنند به نیاز، اگر چه قاصر باشند، هم ضایع نباشد؛ اما در بهتری باید کوشید. بعضی را اومید بهتری نمی‌بینم که پیش از ندامت، بیدار شوند» (همان: ۲۵۲).

## ۳- با گوش دگر شنیدن

شمس مخاطبین را به استماعی متفاوت فرامی‌خواند؛ با گوش دیگری شنیدن از جمله تأکیدات او به فراگیران در فرایند آموزش است: «اگر سخن من چنان استماع خواهدکردن که به‌طریق

مناظره و بحث و از کلام مشایخ، یا حدیث، یا قرآن، نه او سخن تواند شنیدن، نه از من برخوردار شود و اگر به طریق نیاز و استفادت خواهد آمدن و شنیدن که سرمایه نیاز است، او را فایده باشد؛ و گر نه، یک روز نه، ده روز نه، بلکه صد سال می گوید، ما دست زیر زنج نهیم، می شنویم» (همان: ۱۴۷). «گفتمش: این سخن را به گوش دگر شنو؛ به آن گوش مشنو که سخن مشایخ شنیده‌ای» (همان: ۲۱۲).

۴- بر سر ذوق آوردن سخنور

گاه شور و شوق مخاطبین و احساس نیاز و تقاضای باطنی آن‌ها، صاحب سخن را آن‌چنان بر سر ذوق می‌آورد که در گرماگرم بحث، اسرار و ناگفتنی‌ها را خارج از طرح درس معین، به مصداق الکلام یجر الکلام بر زبان می‌آورد: «خواستم سخن بار دیگر در دزدیدن و خاموش کردن؛ اما اندرون گرم شده بود. گفتم اکنون باز نگیرم. عجب است این کسی که صاحب ذوق است؛ همین که ذوق با او رسید، در بند سخن نمی‌باشد. لاجرم، سخن در من ماند» (همان: ۲۳۹).

۵- رعایت مقام استماع

هر مقامی را ادبی است و آدابی؛ طالب معرفت باید مقام خود را بشناسد و آداب آن مقام را به جا آورد: «تو را مقام استماع است؛ تو سخن می‌گویی از مقصود دورتر می‌مانی و دورتر می‌رانی از خود، مقصود را» (همان: ۱۵۳).

گاهی شنونده برای درک معرفتی، هنوز قابلیت لازم را ندارد: «زود برخاستی. من کسی دیگر را یافته‌ام که فهمی نداشت. زیادتی با او می‌گفتم، خیره و حیران شده بود. میلیم از اول با تو قوی بود؛ الا می‌دیدم در مطلع سخنت که آن وقت قابل نبود این رموز را؛ اگر گفتمی، مقذور نشدی آن وقت. و این ساعت را به زیان برده بودیمی؛ زیرا آن وقت این حالت نبود» (همان: ۲۳۹).

۶- نور در پیشانی و نیاز در سینه

از آن‌جا که فرایند آموزش، جریانی دو سویه و تأثیرگذار در سیر تکامل مربی است، شمس در جستجوی مخاطبین خاص است؛ آن‌ها که چهره‌های نورانی و قلبی نیازمند دارند: «اگر تو را صد هزار درم و دینار این قلعه پرزر باشد، تو به من نثار کنی، من در پیشانی تو بنگرم؛ اگر در آن پیشانی، نوری نبینم و در سینه او نیازی نبینم، پیش من آن، همان باشد و تلّ سرگین همان. مرا مولانا بس است؛ اگر مرا طمع باشد» (همان: ۱۴۱).

در سیستم آموزشی امروز، استادان و مربیان خود ضرورتی نسبت به شناخت فرد فراگیران احساس نمی‌کنند؛ اگر هم در معدود کسانی چنین دغدغه‌هایی احساس شود، عواملی چون تعداد دانشجویان و شرایط زمانی و مکانی تدریس، مانع از این می‌شود که به دنبال رؤیت نور در سیما و یا احساس نیاز در قلب فراگیران باشند؛ هر چند آن «هزار درم و دینار قلعه پرزر» که شمس در کلام خود بدان اشاره کرده، در نظام آموزشی امروز می‌تواند گره از کار فروبسته طرفین بگشاید.

مولانا نیز مجلس درس را فضایی مناسب برای جوشش فکرت می‌داند. او به‌خوبی به اهمیت حضور مخاطبان خاص واقف است؛ مخاطبینی چون حسام‌الدین چلبی که فکر و روح او را به اهتزاز در می‌آورند و چنان‌که خود تعبیر می‌کند، شیر معرفت را از پستان جان او جاری می‌کردند:

ای دریغا مر ترا گنجا بدی	تا ز جانم شرح دل پیدا شدی
این سخن شیرست در پستان جان	بی کشنده خوش نمی‌گردد روان
مستمع چون تشنه و جوینده شد	واعظ از مرده بود گوینده شد
مستمع چون تازه آمد بی‌ملال	صدربان گردد به گفتن گنگ و لال

(مولانا، ۱۳۷۵، دفتر ۱: ابیات ۹۱-۲۳۸۸)

اگر مخاطب محرم و همراز باشد، معانی از پس حجاب لفظ خارج می‌شوند و خود را عیان می‌کنند؛ وقتی نامحرمی به مجلس درس وارد شود، دختران معانی، در پس حجاب لفظ پنهان می‌شوند. صحبت از تناسب ظرفیت فراگیران با مطالب آموزشی است؛ برای جذب معرفت و برخورداری از آن، باید تناسب معنوی بین کلام و مستمع وجود داشته‌باشد:

چون که نامحرم درآید از درم	پرده در پنهان شوند اهل حرم
ور درآید محرمی دور از گزند	برگشایند آن ستیران روی بند
هر چه را خوب و خوش و زیبا کنند	از برای دیده بینا کنند
کی بود آواز چنگ و زیر و بم	از برای گوش بی حس و اصم
مشک را بیهوده حق خوشبو نکرد	بهر حس کرد و پی اخشم نکرد
ای ستیره هیچ تو برخاستی	خویشتن را بهر کور آراستی؟

(همان: ابیات ۲۴۰۰-۲۳۹۲)

مولانا افسردگی و ملالت مخاطبان را بزرگ‌ترین مانع کسب علم و بهره‌مندی از استاد می‌داند. از نظر او حضور حداقلی چنین مستمعانی نیز جو مجلس را تحت تأثیر قرار می‌دهد و انرژی منفی همان یک نفر، مربی را از انجام وظایف باز می‌دارد:

گر هزاران طالبند و یک ملول  
از رسالت باز می‌ماند رسول

(همان، دفتر ۳: بیت ۳۶۰۳)

مثنوی اثری تعلیمی است که فی‌البداهه در کلاس درس و در حضور مخاطبان سروده شده و از این نظر، منحصر به‌فرد است. حسام‌الدین چلبی از جمله مخاطبان خاص بود که مولوی به خواست و توصیه اوسرودن مثنوی را آغاز کرد: «روزی اطلاع یافت که یاران مولانا حدیقه حکیم سنایی و منطق الطیر و مصیبت‌نامه عطار را مطالعه می‌کنند. فرصتی می‌جست تا شبی مولانا را در خلوت یافت و گفت که دیوان غزلیات بسیار شد؛ اگر چنان‌که کتابی به طرز حدیقه سنایی

و به وزن منطبق الطیر عطار تألیف شود، مونس جان عاشقان و دردمندان خواهد شد. این بنده می‌خواهد که یاران توجه کلی به وجه کریم شما کنند و به چیز دیگر مشغول نشوند. مولانا فی الحال از سر دستار خود جزوی درآورد و به حسام‌الدین داد که در آن هجده بیت آغاز مثنوی نوشته شده بود و گفت: ای چلبی، اگر تو بنویسی، من می‌سرایم. حسام‌الدین، به جان و دل راضی شد. از آن روز دیگر حسام‌الدین از مولانا جدا نمی‌شد (گولپ‌ینارلی، ۱۳۶۳: ۲۰۲). به روایت افلاکی در مناقب‌العارفین، مولانا گاه از سر شب تا صبح «به انشاد مثنویات» ادامه می‌داد و حسام‌الدین چلبی آن‌ها را می‌نوشت و سپس برای مولانا می‌خواند (استعلامی، ۱۳۷۵: ج ۱/ ۳۱۱). استاد زرین‌کوب، دربارهٔ ارتجالی بودن ابیات مثنوی و کاتبان آن می‌نویسد: «حسام‌الدین و یاران مجلس که سکوت آن‌ها برای مولانا، مجال تفکر و استمرار در اندیشه را فراهم می‌ساخت، آن‌چه را مولانا تقریر می‌کرد، می‌نوشتند و بعضی تنها به شنیدنش بسنده می‌کردند و بدیهه‌های طبع مولانا که با عجله نوشته می‌شد به وسیلهٔ حسام‌الدین که این مجالس به تقاضای او بر پا شده بود، دوباره با مقابله ضبط یاران و کاتبان دیگر تحریر می‌شد و در فرصت دیگر در خلوت مناسبی، حسام‌الدین آن ابیات را به آواز خوش بر مولانا می‌خواند و وی آن‌ها را به قدر ضرورت اصلاح و تنقیح می‌کرد و سپس آن جمله در دفتری ثبت می‌شد» (زرین‌کوب، ۱۳۷۰: ۲۵۵). تأثیر این مخاطب خاص، در خلق مثنوی تا بدان حد است که مولوی مثنوی را «حسامی‌نامه» نامیده است:

گشت از جذب چو تو علامه‌ای در جهان گردان حسامی‌نامه‌ای  
(مولانا، ۱۳۷۵، دفتر ۲: بیت ۶)

در شناخت حسام‌الدین، از طریق اشعار مولانا، مثل دیگر هم‌نشینان معنوی او (صلاح‌الدین و شمس) سخت در تنگنا قرار می‌گیریم. در مثنوی، از حسام‌الدین فراوان یاد می‌شود؛ اما تقریباً همگی ستایش‌های مبالغه‌آمیز مولوی است که حسام را در مقام یک ولی کامل، مخاطب قرار می‌دهد و به شناخت این مصاحب محبوب مولانا کمکی نمی‌کند.

در مثنوی، به جز دفتر اول، همهٔ دفاتر با مقدمه‌ای آغاز می‌شود که ستایش حسام‌الدین نیز در آن مشاهده می‌گردد؛ مثلاً مولوی در ابتدای دفتر پنجم، حسام‌الدین را شاه، راد و استاد استادان صفا می‌خواند و او را به نور ستارگان، تشبیه می‌کند. همچنین او برتر از آن دانسته می‌شود که بتوان در قالب زبان و بیان وصفش کرد و اصولاً ستایش او نزد حاسدان و زندانیان تنگ‌مایه موجب دریغ و افسوس است. از چنین ابیاتی، والایی مقام حسام‌الدین، ارادت بسیار مولوی به او، حسادت اطرافیان و نشناختن ارزش و جایگاه او استنتاج می‌شود.

در دفتر اول و سوم از بیماری حسام‌الدین سخن می‌رود. با توجه به فاصلهٔ حدوداً چهارسالهٔ این دو دفتر، دو بار ذکر بدحالی برای حسام‌الدین، به هیچ‌وجه بر ضعف جسمانی او دلالت نمی‌کند.

نقش فراگیران در ارتقای حرفه‌ای معلمان با تکیه بر...

نکته دیگری که از کنار هم قراردادن تذکرها و مثنوی درمی‌یابیم، فوت همسر حسام‌الدین در اواخر سرودن دفتر اول مثنوی است. افلاکی روایت می‌کند که این مصیبت آن چنان بر حسام‌الدین گران آمد که او را از پیگیری ادامه کار مثنوی بازداشت؛ تا آن که بعد از دو سال دوباره ازدواج کرد و احوال او به سامان آمد. آن گاه بود که دوباره «چنگ شعر مثنوی با ساز گشت». اما همین نکته تاریخی را مولانا به آسمان‌ها می‌کشاند و از آن روایتی روحانی بیان می‌کند:

چون ضیاءالحق حسام‌الدین عنان بازگردانید ز اوج آسمان  
چون به معراج حقایق رفته بود بی بهار غنچه‌ها ناکفته بود  
چون ز دریا سوی ساحل بازگشت چنگ شعر مثنوی با ساز گشت»  
(پورنامداریان و قیدی، ۱۳۹۵)

حسام‌الدین حالات روحی استادش را بخوبی می‌شناخت و حضورش در شکوفایی ذهن و چالاک‌ی روح مولانا بسیار موثر بود و سبب گرمی مجلس مولانا بود؛ بدون او معارف را اظهار نمی‌کرد در همین معنی افلاکی نقل می‌کند: «روزی معین‌الدین پروانه، جمعیتی عظیم ساخته بود و جمیع صدور و اکابر را خوانده و آن روز مولانا به معانی شروع نفرمود و هیچ کلمات نگفت و گویند هنوز چلبی حسام‌الدین را نخوانده بودند و پروانه را به فراست معلوم شد که البته چلبی را باید خواندن، از مولانا اجازت خواست که حضرت چلبی را از باغ بخواند، فرمود که مصلحت باشد، از آن که جاذب شیر معانی از پستان حقایق، حضرت اوست. (افلاکی، ۱۳۸۵: ۷۶۹)»  
«در ابیاتی دیگر نیز مثنوی را به نهالی تشبیه کرده که حسام‌الدین آن را کاشته‌است و برای رشد و بالیدن، باید آن را آبیاری کند. مولانا در اثر مصاحبت و همنشینی با حسام‌الدین به دنبال دستیابی به گشایش درهای تازه حیات و معنویت است» (بهنام‌فر و ربانی‌خواه، ۱۳۸۸: ۲۵۴).

هم چنان مقصود من زین مثنوی ای ضیاءالحق حسام‌الدین توی  
مثنوی اندر فروع و در اصول جمله آن توسست، کردستی قبول  
در قبول آرند شاهان نیک و بد چون قبول آرند، نبود بیش رد  
چون نهالی کاشتی آبش بده چون گشادش داده‌ای بگشا گره  
(مولانا، ۱۳۷۵، دفتر ۴: ابیات ۵۸-۷۵۵)

در ابتدای دفتر چهارم که با ستایش حسام‌الدین آغاز شده، جملات و عباراتی از زبان مولانا جاری می‌شود که رابطه معنوی مولانا با حسام‌الدین چلبی و تأثیر او در سرایش مثنوی را به تصویر می‌کشد:

ای ضیاءالحق حسام‌الدین توی که گذشت از مه به نورت مثنوی  
همت عالی تو ای مرتجا می‌کشد این را خدا دانند کجا

گردن این مثنوی را بسته‌ای  
می‌کشی آن سوی که دانسته‌ای  
مثنوی پویان کشنده ناپدید  
ناپدید از جاهلی کش نیست دید  
(همان: ابیات ۴-۱)

ضمن تکریم حسام‌الدین او را آغازکننده و مبدأ مثنوی می‌داند:

مثنوی را چون تو مبدا بوده‌ای  
گر فزون گردد توش افزوده‌ای  
(همان: بیت ۵)

و از حضورش حمایت معنوی طلب می‌کند:

روشنی بر دفتر چارم بریز  
کآفتاب از چرخ چارم کرد خیز  
هین ز چارم نور ده خورشیدوار  
تا بتابد بر بلاد و بر دیار  
(همان: ابیات ۳۱ - ۳۰)

و از او می‌خواهد که خود این اثر را به سرانجام برساند:

این حکایت را که نقد وقت ماست  
گر تماش می‌کنی این جا رواست  
ناکسان را ترک کن بهر کسان  
قصه را پایان بر و مخلص رسان  
این حکایت گر نشه‌د آن جا تمام  
چارمین جلدست آرش در نظام  
(همان: ابیات ۳۹-۳۷)

«مولانا با تکیه بر قدرت مدیریتی حسام‌الدین و محرمی و آگاهی او توانست از قالب اهل سکر و ستر بیرون بیاید و جامعه شیخی و مربیگری بر تن بپوشد. حسام‌الدین مریدی محرم است و توانایی آن را دارد که واسطه‌ای بین مریدان و مولوی باشد، سخن را در درون جان مولوی بپرورد و آن را برای دیگران بیرون کشد. این‌گونه مولانا به شیخی کامل بدل می‌شود که بی دغدغه امور اطرافیان، مجال آن را می‌یابد که یکی از تأثیرگذارترین آثار عرفانی - تعلیمی تاریخ را از خود به یادگار گذارد. گمان می‌کنم که بتوان مسئله را با توجه به سیر رشد مولانا به گونه‌ای تبیین کرد که اگر برهان‌الدین آغازگر راه سلوک مولوی در مقام مریدی است و این راه با شمس به کمال می‌رسد، صلاح‌الدین که مرید و شاگرد برهان‌الدین نیز بود، آغازگر راهی است که به شیخی مولوی می‌انجامد و حسام‌الدین این مسیر را به انتها می‌رساند» (پورنامداریان و قیدی، ۱۳۹۵).

نقش حسام‌الدین چلبی در بروز افکار و خلق مثنوی انکارناپذیر است. از این نوع تعامل و تناسب بین استاد و شاگرد همیشه آثاری فرخنده و مؤثر به جا می‌ماند. علاوه بر این عبارات که مبین نفوذ معنوی و باطنی شاگرد در استاد است، مولانا گاه میزان وابستگی و ارادت خویش را به حسام‌الدین با نغمه‌های عاشقانه رمانتیک، بی‌باکانه و هنجارشکنانه تشریح می‌کند:

با تو ما چون رز به تابستان خوشیم  
حکم داری هین بکش تا می‌کشیم  
(مولانا، ۱۳۷۵، دفتر ۴: بیت ۱۳)

## نتیجه‌گیری

بررسی روابط معنوی استاد و شاگرد، در نظام آموزشی گذشته و نتایج حاصل از این پیوند فکری و عاطفی نشان می‌دهد که برخورداری از مخاطبین مستعد، مهم‌ترین عامل خودشکوفایی مربیان بوده‌است. در نظام آموزشی معاصر، بیشتر به تأثیر مربی بر فراگیران توجه و تأکید می‌شود؛ درحالی‌که معلمان بزرگ تاریخ، خود محصول حضور فراگیران و مخاطبان خاصی هستند که برکت حضور آن‌ها سبب شد تا از سر اندیشه نقاب بکشایند و آثار علمی و ادبی فاخری از خود بر جای بگذارند. سعدی در آثار تعلیمی و عاشقانه‌اش، مکرر به حضور معنوی مخاطب و تناسب و توازن طرفین در انتقال احساسات و معارف تأکید می‌کند. در حکایات، آن‌جا که از تجارب وعظ و تعلیم حضوری خود سخن گفته، توضیح می‌دهد که مخاطبین بی‌لیاقت، طبع افصح المتکلمینی چون او را تضعیف می‌کنند؛ همچنان که یک مخاطب دردآشنا، علاوه بر این که می‌تواند بر متکلم تأثیر بگذارد و آتش در جان خامان مجلس زند.

و اما مولوی، از آن جهت که شخصیت علمی و هنری او در مراحل مختلف زندگی، متأثر از دیدارهای آتشین و پرماجراست، چه آن‌جا که حضور شمس سبب شد مجالس درس و بحث را تعطیل نماید و نسبت به درخواست دیگر مخاطبان بی‌اعتنا شود، چه در سال‌های آخر عمر و آشنایی با حسام‌الدین و اصرار و اشتیاق و ارادتش به معرفت‌آموزی، مولانا را در قالب و سبکی جدید به کلاس‌های پر مخاطب بازگرداند. چلبی با ثبت و ضبط کلاس‌های زنده استاد، آموزش او را از حصار زمان و مکان فراتر برد و خیری کثیر به عالم بشری رساند. نوع تأثیرگذاری و ارتباط انسانی شمس و مولانا و آثار و نتایج مبارک این قران سعدین نیز اگرچه بسیار اسرارآمیز و رازآلود است و خود می‌تواند از بعد روانشناسانه موضوع پژوهشی بینارشته‌ای گردد، جهانی و ماندگار شد. قطعاً اگر این پیوند اتفاق نمی‌افتاد، سر آن خمره معرفت ناگشوده می‌ماند و جهانیان از یکی از مهم‌ترین شاهکارهای عالم بشری بی‌نصیب می‌شدند.

این بررسی‌ها نشان داد که حضور پر برکت مستمعین مشتاق، نه تنها موجب گرمی مجالس درس می‌شد، بلکه زمینه‌های گشایش معنوی را برای استاد و دیگر حاضران فراهم می‌آورد. برکت حضور یک مرید یا مستمع مشتاق، باعث می‌شد استاد هیچ آدابی و ترتیبی نجوید و بی‌تکلف هر آن‌چه در دل دارد، بگوید؛ همچنان که گاهی حضور یک نامحرم در مجلس درس و بحث مانع از این می‌شد که به تعبیر مولانا دختران اندیشه، نقاب از روی بکشایند و خود را عیان سازند. می‌توان گفت اغلب تألیفات و آثار پدیدآمده در این نوع مجالس درس و بحث، کارمشترک مرید و مراد بود؛ چنان‌که مولانا مثنوی را که به برکت حضور حسام‌الدین چلبی سروده شده‌بود، «حسامی‌نامه» نامید و او را منشأ و مبدأ این اثر می‌دانست. این حد از همدلی، همسانی و تعامل دوسویه بین

معلم و شاگرد و مرید و مراد در نظام آموزشی گذشته، یادآور رابطه عاشق و معشوق در مثنوی مولاناست:

هرکه عاشق دیدیش معشوق دان      کو به نسبت هست هم این و هم آن  
تشنگان گر آب جویند از جهان      آب جوید هم به عالم تشنگان  
چونک عاشق اوست تو خاموش باش      او چو گوشت می‌کشد تو گوش باش  
(مولوی، ۱۳۷۵، دفتر اول: ابیات ۵۲-۷۵۰)

و کلام آخر این که مولانا در «فیه‌مافیه»، فرایند آموزش را این چنین توصیف می‌کند: سخن اندک و مفید، همچنان است که چراغ افروخته، چراغ نافروخته را بوسه‌داد و رفت. آن در حق او بس است و او به مقصود رسید» (مولانا، ۱۳۷۸: ۴۸۰). چراغ افروخته، تصویری نمادین از معلم است و چراغ نافروخته، فراگیری است که مستعد پذیرش نور و نورافشانی است؛ اما بوسه چراغ در این تمثیل، تعبیر هنرمندانه‌ای است از روابط انسانی و عاطفی بین معلم و شاگرد که به بصیرت می‌انجامد. برای روشنگری و دانش‌افزایی باید از طریق همدلی و جذب عاشقانه، شمع وجود فراگیر را روشن کرد. و داستان انتقال عاشقانه نور معرفت، از نسلی به نسل دیگر، در چرخه آموزش، همچنان ادامه دارد.

## منابع

- افلاکی، احمد (۱۳۸۵). مناقب العارفین، به کوشش تحسین یازیجی. تهران: دوستان.
- بهنام‌فر، محمد؛ ربانی‌خواه، موسی‌الرضا (۸۹-۱۳۸۸). «ساز کن چنگ شعر مثنوی (سیمای حسام‌الدین چلبی در مثنوی)». پژوهش‌نامه ادب حماسی (ویژه‌نامه بزرگ‌داشت اندیشه‌های جهانی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی)، دوره ۵ و ۶، شماره ۹: ۲۸۹ - ۲۶۹.
- پور نامداریان، تقی؛ قیدی، علی (۱۳۹۵). «حسام‌الدین چلبی: مرید مرادپرور، بررسی نوع رابطه حسام‌الدین چلبی و تأثیر شخصیت او بر سیر رشد مولانا». نشریه علمی- پژوهشی گوهر گویا (پژوهش‌های ادب عرفانی)، شماره ۳۱: ۱۸ - ۱.
- حیدری، رسول (۱۳۸۷). «حسام‌الدین چلبی و مثنوی معنوی». فرهنگ اصفهان، شماره ۴۱ و ۴۲: ۶۲ - ۵۹.
- حافظ، حسین بن کربلایی تبریزی (۱۳۴۴). روضات الجنان و جنات الجنان، تصحیح جعفر سلطان‌القرایی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.



- \_\_\_\_\_ نقش فراگیران در ارتقای حرفه‌ای معلمان با تکیه بر...  
 - حافظ شیرازی، شمس الدین محمد (۱۳۷۲). دیوان غزلیات، به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: انتشارات صفی علی‌شاه.
- سپهسالار، مجدالدین فریدون بن احمد (۱۳۲۵). رساله فریدون بن احمد سپهسالار در احوال مولانا جلال‌الدین مولوی، تصحیح سعید نفیسی. تهران: اقبال.
- سعدی شیرازی، مشرف الدین مصلح (۱۳۶۲). کلیات، تصحیح محمدعلی فروغی. تهران: امیرکبیر.
- (۱۳۶۹). بوستان، تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
- (۱۳۷۷). گلستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
- شجاعی ادیب، شفیع (۱۳۸۷). «تأثیرپذیری مولانا از سنایی و حسام‌الدین». کیهان فرهنگی، شماره ۲۶۴ و ۲۶۵: ۴۸ - ۶۱.
- شمس‌الدین تبریزی، محمد (۱۳۸۳). مقالات شمس، به کوشش جعفر مدرس صادقی. تهران: مرکز.
- صائب تبریزی، میرزا محمدعلی (بی تا). کلیات صائب تبریزی، به اهتمام امیری فیروزکوهی. تهران: خیام.
- صاحب‌الزمانی، ناصرالدین (۱۳۵۱). خط سوم، درباره شخصیت، سخنان و اندیشه شمس تبریزی. تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطایی.
- قشیری، عبدالکریم (۱۳۸۵). رساله قشیریه، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: علمی و فرهنگی.
- لاهیجی، شمس‌الدین محمدبن یحیی (۱۳۷۱). مفاتیح‌الاعجاز فی شرح گلشن راز، به کوشش محمدرضا برزگر و عفت کرباسی. تهران: زوار.
- لسان، حسین (۱۳۵۵) «حسام‌الدین چلبی، شاگردی معلم ساز» دانشکده ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ی ۹۵: ۹۸-۱۱۳
- محمودی، آزاد (۱۳۸۵). «حسام‌الدین چلبی، مرید پیرپرور». کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۱۰۶ و ۱۰۷: ۴۵ - ۳۸.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۸). فیه مافیه، به کوشش زینب یزدانی. تهران: فردوس.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۹). کلیات دیوان شمس، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: بهزاد.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵). مثنوی معنوی، تصحیح محمد استعلامی. تهران: زوار.
- هجویری غزنوی، علی بن عثمان (۱۳۷۳). کشف‌المحجوب، تصحیح ژوکوفسکی. تهران: طهوری.